

نشرستاک

سفر شهرزاد به غرب

کتابهای امیر

فاطمه مرنیسی

زهره غفاری

فرهنگ‌های متفاوت، حرم‌های متفاوت



به نام او

به پروفیسور محمد شفیق، معلم دبیرستانم کہ از طریق کلاس ہای شعر
پیش از اسلامش بہ من یاد داد طبق میراث ما مراکشی ہا - چہ عرب
باشیم، چہ بربر- پرورش گفت و گو بہ سان جادو می ماند؛ زیرا بہ زیبایی
تمام، بہ قدرت دامن می زند.

ف م

بہ زنان، مبارزان ہمیشہ ی چہل تاریخ.

ز غ

سفر شهرزاد به غرب

فرهنگ‌های متفاوت، حرم‌های متفاوت

نوشته‌ی فاطمه مرنیسی

ترجمه‌ی زهرا غفاری



نشرستاک
SETAR PUBLICATION



نشر ستاک
SETAK PUBLICATION

مرنیسی، فاطمه، ۱۹۴۱ - ۲۰۱۵ م.	عنوان و نام پدیدآور: سفر شهرزاد به غرب: فرهنگهای متفاوت، حریمهای متفاوت/ نویسنده فاطمه مرنسی
Mernissi, Fatima	منشخصات نشر: تهران: ستاک، ۱۴۰۰. منشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص. شابک: ۳-۷۵-۸۸۸۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا یادداشت: عنوان اصلی: Scheherazade goes west : different cultures, different harems, 2001	
موضوع: حریم - فکر عمومی - مطالعات میان فرهنگی	موضوع: Harems - Public opinion - Cross-cultural studies
موضوع: شرق و غرب	موضوع: East and West
شناسه افزوده: غفاری، زهرا، ۱۳۷۱ - مترجم	رده‌بندی کنگره: HQ۱۱۷۰
رده‌بندی دیویی: ۳۰۵/۴۲	شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۹۸۶۷۸

سفر شهرزاد Scheherazade goes west به غرب

فاطمه مرنسی | ترجمه از: زهرا غفاری



مجموعه کتاب‌های افرا

ویرایش: مریم سعیدی | مدیر هنری: پرهام عرب

حروفچینی، صفحه‌آرایی و نمونه‌خوانی: بخش تولید نشر ستاک

چاپ اول ۱۴۰۰، شماره نشر ۱۷۳ | شمارگان: ۵۵۰ نسخه، قیمت ۶۰۰۰۰ تومان

نشر ستاک | تلفن: ۰۹۱۲۰۷۲۲۴۸۸

www.setakpub.ir

Instagram: @setakpub | Telegram: setakpub

Email: setakpub@gmail.com

ستاک فصل رویش کلمات

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای «نشر ستاک» محفوظ است.

تکثیر، انتشار، و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

فهرست

- مقدمه‌ی مترجم..... ۶
- داستان زنی با پیراهن پر..... ۹
- رابطه‌ی جنسی در حرمسرای غربی..... ۱۸
- در جبهه‌ی حرم غربی..... ۳۴
- ذهن به منزله‌ی سلاحی تحریک‌آمیز..... ۴۶
- شهرزاد به غرب می‌رود..... ۶۰
- خرد در برابر زیبایی..... ۷۵
- حرمسرای ژاک: زیبارویان بی‌حجاب اما خاموش..... ۹۱
- حرمسرای من: هارون‌الرشید، خلیفه هوس‌باز..... ۱۰۷
- مجلس: لذت به مثابه‌ی آیینی مقدس..... ۱۱۷
- در باب صمیمیت یک حرمسرای اروپایی: موسیو انگر..... ۱۳۰
- شیرین با پشتکار و شکار عشق..... ۱۴۷
- شاهزاده نورجهان در تعقیب بیرها..... ۱۶۶
- سایز ۶: حرمسرای زنان غربی..... ۱۸۱

مقدمه مترجم

فاطمه مرنیسی (زاده‌ی ۱۹۴۰ در فاس، درگذشته‌ی ۲۰۱۵ در رباط) نویسنده، محقق، استاد دانشگاه، جامعه‌شناس و فعال حقوق زنان مسلمان مراکشی بود. او از جمله کسانی بود که مطالعات اصلی‌اش را حول محور زنان مسلمان و نقش و جایگاه آن‌ها در فضای پس از اسلام پیش برد و از این رو می‌توان وی را یکی از فعال‌ترین افراد در زمینه‌ی فمینیسم اسلامی دانست.

مرنیسی در کتاب پیش رو به بررسی تصویر ارائه شده از زنان مسلمان در فرهنگ و ادب اسلامی می‌پردازد، منابع فرهنگی مختلف چون داستان‌ها و حکایات، فرهنگ قصه‌گویی شفاهی و نقاشی‌ها و مینیاتورهای اسلامی را بررسی می‌کند و در جست‌وجوی پاسخ به این سؤال اصلی برمی‌آید که در حالی که در این منابع زنان همواره نقشی پویا و فعال و در تکاپو، سرآمد زمانه و اهل فضل و دانش و ماهر در علوم گوناگون (از شعر و ادب گرفته تا جنگاوری و شکار) داشته‌اند، چرا همین زنان وقتی به غرب سفر کرده‌اند و در فرهنگ و هنر غربی بازنمایی شده‌اند، به ناگاه تصویری منفعل، بی‌حرکت و گویی اسیرواره پیدا کرده‌اند؟ مرنیسی برای پاسخ به این سؤال شهرزاد قصه‌گوی هزار و یک شب را به عنوان شخصیت اصلی جهت مقایسه برمی‌گزیند؛ قصه‌گوی اساطیری که جایگاهی فراموش‌نشدنی در فرهنگ عامه‌ی کشورهای فارسی‌زبان و

عرب‌زبان دارد و با تیزهوشی و شیرین‌سخنی نه فقط جان خودش را نجات داده و از چنگال مرگی که شهریار به او وعده داده بود گریخت، بلکه پادشاه سرسخت و ستم‌پیشه‌ی یک مملکت را هم به حاکمی عادل و منصف تبدیل کرد و جان‌های دیگر را نجات داد. با این حال مرنیسی با بررسی در داستان‌های شهرزاد که به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند و نیز مرور داستان‌های نویسندگان سرآمدی چون ادگار آلن پو که یکی از داستان‌های شهرزاد را مورد اقتباس و اشاره‌ی خود قرار داده است، با شگفتی می‌یابد که این زن فرزانه و سرآمد در غرب به گونه‌ای دیگر بازنمایی شده و تصویری اغواگرانه و جنسی و مکار و فرصت‌طلب پیدا کرده است. حال سؤال مرنیسی این است: تصویری که غرب از «زن» دارد و تصویری که می‌خواهد به عنوان الگو بنمایاند و ترویج بدهد چیست؟ او با بررسی‌های بیشتر و صحبت با نویسندگان، روزنامه‌نگاران و محققان اروپایی به مطالعه‌ی نقاشی‌های غربی و آثار افرادی چون ماتیس، انگر و حتی پیکاسو می‌پردازد و این بار هم دوباره چیزی که در معروف‌ترین نقاشی‌های غربی از زنان (و به ویژه زنان شرقی) می‌بیند انفعال مطلق است؛ تصویری که موجب برآشفته‌گی مرنیسی است و او را به مقایسه‌ی آن تصاویر با مینیاتورهای اسلامی که در آن‌ها زنان در حال شکار و سوارکاری و ماجراجویی به تصویر کشیده شده‌اند، وادار می‌دارد. او با نوشته‌های فیلسوفانی چون امانوئل کانت آشنا می‌شود و با مطالعه‌ی این جمله از او که زنان متمایل به علوم و صاحب فن و مهارت را «زشت‌رو» توصیف کرده و به دختران جوان هشدار داده بود که مطالعه‌ی بیش از حد نیاز باعث می‌شود شانشان برای ازدواج پایین بیاید (!) به این بحث می‌پردازد که در کشورهای اسلامی چنین تمایزی کمتر به چشم می‌خورد و با مرور آمارهای منتشر شده توسط یونسکو، به سهم زنان مسلمان از صندلی‌های دانشگاه‌ها و نیز اقبال و تمایلشان به رشته‌های فنی و مهندسی اشاره می‌کند.

همچنین نگاه به ساختار حرمسرا و جایگاه مشخصی که در شرق داشته و مقایسه‌ی آن با تصویری که غربی‌ها از حرمسرا برای خود ترسیم کرده‌اند، دیگر دغدغه‌ی مرنیسی

در این کتاب است. مرنیزی که خود در یکی از خانواده‌های سنتی و قدیمی مراکشی - و در واقع در یک حرمسرا - به دنیا آمده و بخش عمده‌ی کودکی، نوجوانی و جوانی‌اش را در چنین ساختاری گذرانده است، در مسیر سفرهایش به غرب که برای تور تبلیغی کتابش تدارک دیده شده است، از مشاهدہ‌ی تصویری که غربی‌ها از حرمسرا در ذهن دارند متعجب و آزرده‌خاطر می‌شود. تصویری هوس‌آلود، پرگناه و صرفاً لذت‌بخش که با ذات زنانگی و اخلاق زنانه و واقعیتی که در حرمسراهای اسلامی در جریان بوده است در تضاد است. مرنیزی حرمسراهای حقیقی مختلف را از خانواده‌ی خودش گرفته تا حرم‌های شخصیت‌های شناخته شده‌تری چون هارون‌الرشید را بررسی و با نگاه به منابعی که تاریخ‌نگاران از شرح ساختار آن حرم‌ها به جای گذاشته‌اند، به بررسی تصویر درستی که واقعاً وجود داشته است می‌پردازد.

در مجموع این‌طور می‌توان پیشنهاد کرد که این کتاب مرنیزی را باید فارغ از پیش‌داوری‌های مرسوم و قضاوت‌هایی که در ذهن داریم خواند. نویسنده در این کتاب با استفاده از ذهن جست‌وجوگر و دغدغه‌مندی که دارد، خواننده را به همراهی با خودش دعوت می‌کند، با سؤالاتی که می‌کند جرقه‌ی سؤالات تازه‌تر را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند و با معرفی منابع مختلف کتبی، تحقیقی، علمی و هنری، او را به پرسش‌های بیشتر دعوت می‌کند تا خواننده بعد از خواندن این کتاب هم کماکان به مشاهده‌گری ادامه داده و قدرت تمیز پیدا کند. سفر شهرزاد به غرب در واقع سفر خواننده‌ی کتاب به مسیر شناخت و مشاهده‌گری هم هست.

داستان زنی با پیراهن پر

اگر مرا اتفاقی در فرودگاه کازابلانکا یا قایقی که به سمت طنجه^۱ می‌رفت می‌دیدید، ممکن بود گمان کنید آدم از خود مطمئنی هستم، اما این طور نیست.

حتی امروز و در این سن و سال وقتی از مرزها می‌گذرم می‌ترسم، چون نگرانم که نکند از درک غریبه‌ها ناتوان باشم. مادر بزرگم یاسمین^۲ می‌گفت: «سفر کردن بهترین راه برای یاد گرفتن و تقویت مهارت‌هاست.» او زنی عامی بود و در حرم زندگی می‌کرد؛ خانه‌ای سنتی با دروازه‌های بسته‌ای که زنان اجازه‌ی باز کردنش را نداشتند. «باید به غریبه‌هایی که می‌بینی دقت کنی و سعی در درکشان داشته باشی. هرچه بیشتر غریبه‌ها را بشناسی و دانشت درباره‌ی خودت بیشتر شود، قدرت بیشتری به دست می‌آوری.» برای یاسمین حرم نوعی زندان بود؛ مکانی که ترکش برای زنان قدغن بود. بنابراین شکوه سفر کردن را می‌ستود و هر فرصتی را برای دورتر شدن از مرزها، چون امتیازی مقدس و راهی جهت از بین بردن ناتوانی‌هایش می‌دانست. البته شایعاتی هم چون نقل و نبات در دهان اهالی فاس^۳، شهر قدیمی دوران کودکی‌ام

۱. Tangiers سومین شهر مهم مراکش در نزدیکی جبل الطارق بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس

2. Yasamina

۳. Fez یا به زبان فرانسوی Fes، سومین شهر بزرگ مراکش بعد از کازابلانکا و رباط که بزرگترین پایتخت کهن مراکش هم هست و بافتی قدیمی دارد.

می‌چرخید؛ شایعاتی درباره‌ی اساتید صوفی تعلیم دیده‌ای که «پرتوها» (لوامع) ای پیدا کرده بودند و دانششان را روز به روز گسترش می‌دادند، تنها به این خاطر که به آموختن از غریبه‌هایی که در زندگی‌شان می‌دیدند، بسیار تمرکز کرده بودند.

چند سال قبل به بهانه‌ی تبلیغ کتابم «رؤیاهای گناه‌آلود: داستان‌های کودکی در حرمسراها»^۱ که در سال ۱۹۹۴ منتشر و به ۲۲ زبان ترجمه شد، سفری به ده شهر غربی داشتم. در طول آن سفر با بیش از صد روزنامه‌نگار غربی مصاحبه کردم و خیلی زود متوجه شدم که بیشتر مردان به محض شنیدن واژه‌ی «حرمسرا» نیشخند می‌زدند. نیشخندهایشان شوکه‌ام کرده بود. تعجب می‌کردم که چطور ممکن بود واژه‌ای که هم‌معنای زندان است، لبخند به لب کسی بیاورد. برای مادر بزرگم یاسمینه، حرم ساختار بی‌رحمانه‌ای بود که تمام حقوقش را -از جمله آن‌طور که خودش می‌گفت، «حق سیر و سفر در زمین زیبای خدا»^۲- بی‌رحمانه سرکوب می‌کرد. اما طبق جهان‌بینی یاسمینه که بعداً فهمیدم از صوفیان -عارفان اهل اسلام- گرفته بود، متوجه شدم که می‌بایست حس تعجبم را از رفتار روزنامه‌نگاران غربی، به یک فضای باز برای یادگیری از آن‌ها تبدیل کنم. در ابتدا سختی‌های زیادی برای به انجام رساندن این کار داشتم و کم‌کم داشتم به این فکر می‌افتادم که نکند بنا به ویژگی‌های سنی‌ام توانایی وفق پیدا کردن با شرایط جدید را از دست می‌دادم. ترسیده بودم که نکند داشتم تغییرناپذیر می‌شدم و توانایی هضم چیزهای نامنتظره از وجودم رخت برمی‌بست. با این حال در طول تور تبلیغ آن کتاب هیچ‌کس متوجه اضطرابم نشد، چون یک دستبند نقره‌ی خیلی بزرگ سبک قرون وسطایی به دست کرده و رژلب قرمز شنل^۳ م را زده بودم.

1. Dreams of Trespass: Tales of a Harem Girlhood

۲. اشاره به آیات متعدد قرآنی پیرامون سیر و سفر در زمین برای درک نشانه‌های خلقت و عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان؛ از جمله آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی عنکبوت: «قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف بدأ الخلق ثم الله ینشی النشأه الآخره ان الله علی کل شیء قدیر». بگو در زمین بگردید، پس بنگرید که (خداوند) چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس (همان) خدا نشأی آخرت (قیامت) را ایجاد می‌کند، همانا خداوند بر هر کاری بسیار توانا است. -مترجم

3. Chanel

برای یاد گرفتن از سفر، فرد باید توانایی درک پیام‌ها را در خودش پرورش بدهد. یاسمینه که معتقد بود عده‌ای شایستگی درک سنت‌های صوفی را نداشتند، عادت داشت برای ترغیب کردنم دائم این‌طور در گوشم بخواند: «باید/ستعد و آمادگی‌ات را پرورش بدهی. بیشترین باری که یک مسافر حمل می‌کند، تفاوت‌هایش است و اگر روی گوناگونی‌ها و تفاوت‌ها تمرکز کنی، پرتوهایی می‌گیری.» بعد به من یادآوری می‌کرد که این درس‌ها را مخفی نگه دارم. می‌گفت: «اسم این بازی تقیه^۱ است. یادت باشد سر حلاج بیچاره چه آمد!» حلاج صوفی مشهوری بود که در سال ۹۱۵ بعد از میلاد به جرم گفتن این جمله در خیابان‌های بغداد که من حقیقتم *(أنا الحق)*، توسط نیروهای عباسی دستگیر شد. از آنجا که حق یکی از نام‌های خداوند است، حلاج مرتد اعلام شد. اسلام به وجود فاصله میان نیروی الهی و مخلوق بشری تأکید دارد، اما حلاج باور داشت که اگر در عشق به پروردگار بی هیچ واسطه‌ای ثابت‌قدم باشی، کمرنگ کردن مرزهای میان بشر و خدا ممکن می‌شود. دستگیری حلاج باعث آشوب در نیروهای عباسی شد، زیرا او -مردی که خود را تصویر خدا خوانده بود- به حرمت همان خدا توهین می‌کرد. در نهایت حلاج در ماه مارس سال ۹۲۲ میلادی زنده‌زنده آتش زده شد و از آنجا که همیشه باور داشته‌ام زنده ماندن بهتر از سوختن است، توصیه‌های یاسمینه را در زمینه‌ی ارزشمند دانستن سفر مخفی نگه داشتم و در طول بزرگ شدنم آنقدر برای برآوردن رؤیای او مصمم ماندم که عبور از مرزها هنوز وحشت‌زده‌ام می‌کند.

در سال‌های کودکی‌ام یاسمینه اغلب به من می‌گفت این کاملاً عادی است که یک زن موقع عبور از اقیانوس‌ها و رودخانه‌ها احساس وحشت کند. همیشه می‌گفت: «وقتی یک زن تصمیم می‌گیرد از بال‌هایش استفاده کند، ریسک بزرگی می‌کند.» و بعد این را هم اضافه می‌کرد که وقتی زنی هیچ‌گاه از بال‌هایش استفاده نمی‌کند، آن‌ها شروع به آزارش می‌کنند.

۱. در مذهب شیعه به معنای دورویی پیشگیرانه یا انکار باور و عقیده‌ی مذهبی برای دور ماندن از آزار است. طبق این اصل مؤمنان اجازه دارند چنانچه در معرض تهدید، آزار یا اضطراب قرار گرفتند، باور خود را مخفی کنند. -مترجم

وقتی یاسمینه مُرد سیزده ساله بودم. باید گریه می کردم اما نمی توانستم. او در بستر مرگش به من گفت: «بهترین راه برای به یاد آوردن مادربزرگت این است که عادتِ تعریف کردن قصه‌ی محبوبم را از شهرزاد ادامه بدهی... زنی با پیراهن پر.» و بنابراین آن قصه را که از زبان شهرزاد، قهرمان و راوی داستان‌های هزار و یک شب روایت می‌شد آموختم. پیام کلی آن قصه این است که یک زن باید همچو کولی‌ها زندگی کند. باید همیشه هشیار و آماده برای جابه‌جا شدن باشد، حتی اگر محبوب کسی باشد. چون همان‌طور که آن داستان می‌گوید، عشق می‌تواند تبدیل به زندانت شود.

در نوزده سالگی وقتی سوار قطار شدم تا برای ثبت‌نام به دانشگاه محمد الخامس^۱ شهر رباط^۲ بروم، از یکی از خطرناک‌ترین مرزهای تمام زندگی‌ام عبور کردم... مرزی که فاس، آن شهر قدیمی، ماریچی و مرکز مذهبی هزارتومانند قرن نوزدهمی محل تولدم را از رباط، کلان‌شهری با دروازه‌های بزرگ و گشوده و نشسته بر حاشیه‌ی اقیانوس اطلس جدا می‌کرد. در ابتدا از رباط با خیابان‌های بزرگش چنان ترسیده بودم که تقریباً نمی‌توانستم بدون همراهی کمال^۳، یکی از هم‌دانشگاهی‌هایم که از قضا در فاس همسایه‌ام بود بیرون بروم. اما کمال مدام تکرار می‌کرد که از احساسم نسبت به خودش نامطمئن بود. همیشه می‌گفت: «بعضی وقت‌ها مردد می‌شوم که دوستم داری، یا مرا فقط به عنوان یک نگهبان مقابل هزاران مردی که از همه‌جای مراکش برای تحصیل به این دانشگاه می‌آیند می‌خواهی.» چیزی که آن روزها بسیار از کمال آزرده‌ام می‌کرد، توانایی خارق‌العاده‌اش در خواندن ذهنم بود. اما دلیلی که باعث علاقه‌ام به او می‌شد، این بود که داستان یاسمینه را از عمق جانم می‌شناخت. با این حال داستانی که او می‌شناخت، مربوط به نسخه‌ی رسمی بود که در کتاب *قصه‌های هزار و یک شب* (که بیشتر مخاطبان انگلیسی‌زبان با نام *شب‌های عربی* می‌شناسند) چاپ شده بود. او به من گفت که زنان بی‌سوادى چون یاسمینه جسورتر

۱. Mohamed V University دانشگاهی که به نام محمد پنجم مراکش، نخستین پادشاه مستقل مراکش نام‌گذاری شده.

۲. Rabat پایتخت کشور مراکش و دومین شهر بزرگ این کشور که در کنار سواحل اقیانوس اطلس واقع شده است.

3. Kemal

از زنان تحصیل کرده بودند، چون تحریف‌های خودشان را به داستان‌ها وارد می‌کردند و همچنین از این شکل شفاهی داستان‌گویی برای فرار از سانسور کمک می‌گرفتند. به گفته‌ی او در طول تاریخ مسلمانان، سنت داستان‌گویی شفاهی حتی مستبدترین مستبدها را هم به ناتوانی و بی‌قدرتی کشانده است.

طبق گفته‌ی کمال اولین تغییری که یاسمین به داستان محبوبش وارد کرده بود، زنانه کردن عنوانش بود. در نسخه‌ی کتاب *هزار و یک شب*، اسم این قصه «حکایت حسن بصری» بود. بصره که شهری در جنوب عراق است، نقطه‌ی تلاقی مردمان مدیترانه‌ای با جاده‌ی تجاری که به سمت چین می‌رفت بوده است. اما داستانی که من از یاسمین به ارث بردم، «زنی با پیراهن پر» نام دارد و در بغداد حکایت می‌شود؛ پایتخت امپراطوری اسلامی. حسن جوانی خوش‌برو و اما ورشکسته اهل بغداد که تمام ثروتش را در راه عیش و قمار از دست داده بود، در جست‌وجوی بخت و اقبال به جزایر ناشناخته سرک می‌کشید. او که یک شب از فراز ایوانی بلند به دریا زل زده بود، متوجه جنبش پرنده‌ای عظیم‌الجثه شد که روی ساحل پدیدار گشته بود. ناگهان پرنده چیزی را که معلوم شد پیراهنی ساخته شده از پر بود، تکاند و زنی از میانش پدیدار شد که برای شنا به میان امواج دوید. «او در زیبایی از همه‌ی انسان‌ها پیش بود. دهانی جادویی‌تر از مهر سلیمان و گیسوانی سیاه‌تر از شب داشت... لب‌هایش چو مرجان و دندان‌هایش به سان رشته‌های مروارید بودند... با فراز و فرودهایی تماشایی... پاهای فریبش چون دو ستون مرمر بودند.»^۱

حسن که آتش این عشق در وجودش شعله کشیده بود، وقتی زن در حال شنا بود پیراهنش را دزدید و در گوشه‌ای مخفی پنهان کرد. زن که از بال‌هایش دور مانده بود، اسیر او شد. حسن با او ازدواج کرد و سرتاپایش را با ابریشم‌ها و سنگ‌های گران‌قیمت آراست و وقتی برایش دو فرزند پسر به دنیا آورد، توجهش را به او کمتر کرد و به این

۱. ترجمه‌ی انگلیسی مورد استفاده در اینجا از ریچارد اف. برتون، کتاب *هزار و یک شب و یک شب* (لندن، باشگاه برتون برای مشترکان خصوصی، ۱۸۸۶)، جلد هشتم، صفحه‌ی ۳۳. متن اصلی عربی از «حکایت الف لیله و لیله» بیروت، لبنان، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۸۳.

باور رسید که دیگر هرگز فکر پرواز را به سر راه نخواهد داشت. او در جست‌وجوی ثروت بیشتر شروع به سفرهای طولانی به گوشه‌وکنار جهان کرد و یک روز به خانه برگشت و در کمال تعجب فهمید همسرش که هرگز دست از تلاش برای پیدا کردن پیراهن پر برنداشته بود، آن را یافته و گریخته بود. «او پسرانش را در دامانش گرفت، خودش را در پیراهن پر پیچید و به اذن خدا که بزرگی و عظمت از آن اوست، دوباره به پرنده تبدیل شد. بعد خرامان و برازنده قدم برداشت و رقصید و بال‌هایش را گشود...»^۱ او از فراز رودخانه‌های عمیق و اقیانوس‌های پرتلاطم به طرف جزیره‌ی زادگاهش، وقواق^۲ پرواز کرد. اما قبل از رفتن پیغامی هم برای حسن داشت: چنانچه جرأت انجام این کار را داشت، می‌توانست برود و به او ببیوندد. اما هیچ‌کس در آن زمان و تا همین حالا نمی‌داند جزیره‌ی وقواق، سرزمین عجایب غریب و بدایع ناشنیده کجا واقع شده است. تاریخ‌شناسان عربی چون مسعودی^۳، نویسنده‌ی قرن نهمی کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر آن را در شرق آفریقا و حوالی زنگبار می‌دانست، درحالی‌که مارکوپولو وقواق را به عنوان سرزمین آمازونی‌ها یا «جزیره‌ی زنانه»^۴ی سقطرا^۵ توصیف کرده بود. دیگران وقواق را سیشل^۶، ماداگاسکار یا مالاکا^۷ می‌دانستند و برخی هم هنوز آن

۱. همان، صفحه‌ی ۵۹

۲. Wak Wak Island در لغت‌نامه‌ی دهخدا در خصوص این جزیره آمده: جزیره‌ای است از جزایر دریا و بعضی گویند نام کوهی است و در آن معدن طلاست و مردم آنجا جمیع ظروف و اوانی خود و زنجیر و قلاده‌ی سگان از طلا کنند و بوزینه و میمون در آنجا بسیار است و آن‌ها را خانه جاروب کردن و هیزم از جنگل آوردن و کارهای دیگر تعلیم دهند و در آن کوه درختی است که بار و میوه‌ی آن به صورت آدمی و حیوانات است و از آن صورت‌ها صداهای عجیب‌وغریب برمی‌آید و سخن می‌کنند و جواب می‌دهند و چون از درخت بیفتند یا بچینند، دیگر آواز ندهند و سخن نگویند و آن درخت را نیز وقواق گویند و بعضی دیگر گفته‌اند نام درختی است در هندوستان که هر صبح برگ آرد و بهار کند و شام خزان شود و برگ بریزد. مترجم.

۳. علی بن حسین مسعودی (حدود ۲۸۳-۳۴۶ هجری قمری)، تاریخ‌نویس، جغرافی‌دان، دانشمند و جهان‌گرد عرب

۴. Socotra مجمع‌الجزایری که در باختر اقیانوس هند، میان دو قاره‌ی آسیا و آفریقا و در دهانه‌ی خلیج عدن قرار دارد و متعلق به کشور یمن است. در قدیم مسافران سرزمین‌های آفریقایی از راه جزیره‌ی سقطرا عبور می‌کردند و بیشتر مردمان آن مسیحیان عرب بودند.

۵. Seychelles با نام رسمی جمهوری سیشل، کشوری جزیره‌ای در اقیانوس هند و کوچکترین کشور جزیره‌ی آفریقا است که از ۱۱۵ جزیره تشکیل شده و پایتخت آن ویکتوریا نام دارد.

۶. Malacca از ایالات کشور مالزی

را در چین یا اندونزی (جاوه)^۱ می‌دانند.^۲

به گفته‌ی کمال دومین تحریف یاسمینه پایان تلخ آن بود. در داستان مادر بزرگم حسن ناامیدانه به جست‌وجوی وقواق برمی‌آید، اما هیچ‌گاه نمی‌تواند پیدایش کند یا همسر و فرزندانش را برگرداند. اما در نسخه‌ی کتاب هزار و یک شب که توسط مردان ثبت شده، حسن موفق به پیدا کردن همسر و فرزندانش می‌شود و آن‌ها را به بغداد برمی‌گرداند تا با خوبی و خوشی زندگی کنند. کمال به من گفت که مردان به طور مقاومت‌ناپذیری جذب زنان مستقل می‌شوند و فوراً به آن‌ها عشق می‌بازند، اما همواره از این که رها شوند می‌ترسند... او برای همین از پایان‌بندی یاسمینه ناراضی بود. او گفت: «پایان داستان، آن‌طور که مادر بزرگ سرکشت به آن پایان داد، اصرار به حق دادن به زنانی دارد که همسرانشان به سفرهای کاری طولانی می‌روند. این به ثبات خانواده‌های مسلمان کمک نمی‌کند؛ این‌طور نیست؟» حمله به یاسمینه و سرزنش کردن او به خاطر مشکلات خانوادگی حسن، روش موردعلاقه‌ی کمال برای ابراز حسادت در مواقعی بود که می‌خواستیم به عنوان یک زن بدون همراه به مراسم‌ها بروم، یا خودم تنهایی سفر کنم. او مدام به من می‌گفت که آرزو می‌کرد در بغداد قدیم زندگی می‌کردیم؛ جایی که مردان می‌توانستند زن‌ها را در حرم‌ها زندانی کنند. او از من می‌پرسید: «فکر می‌کنی اجداد مسلمانان برای چه قصرهای محصور با باغ‌های داخلی می‌ساختند تا زنان را زندانی کنند؟ فقط مردان شکننده و ناامیدی که متقاعد شده‌اند زنان بال دارند، می‌توانند چنین چیزهای عجیبی چون حرمسراها را بسازند؛ زندان‌هایی که چون کاخ تزیین شده‌اند.»

هر بار که بحث به اینجا می‌رسید - و در اغلب مواقع از تحملم خارج بود - سعی می‌کردم با یادآوری این نکته که در غرب مسیحی مردان زنان را در حرمسراها زندانی نمی‌کردند، کمال را آرام کنم. اما این جمله به جای آرام شدن، آتش خشم او

۱. Java از جزایر کشور اندونزی که پایتخت این کشور در آن واقع شده است.

۲. همان، صفحه‌ی ۶۱

را شعله‌ورتر می‌کرد. می‌گفت: «نمی‌دانم در ذهن این مردان غربی چه می‌گذرد. تنها چیزی که می‌توانم به تو بگویم این است که اگر آن‌ها هم زنان را چنین موجودات سرکشی می‌دیدند، در تلاش برای ساخت حرم‌ها برمی‌آمدند. یعنی غربی‌ها در رؤیاهایشان زنان را موجوداتی بدون بال می‌بینند؟ کسی چه می‌داند؟»

بحث‌های پرشور ما تحت‌تأثیر داستان «زنی با پیراهن پر» در کل سال‌های دانشجویی‌مان میان من و کمال در جریان بود و حتی پس این‌که هردویمان بزرگ شدیم و شروع به تدریس در همان دانشگاه محمد الخامس کردیم، ادامه پیدا کرد. ما دو نفر گرچه در دو زمینه‌ی مختلف تخصص گرفته بودیم - کمال در ادبیات کهن عرب و من در جامعه‌شناسی - درک اهمیت سنت‌های شفاهی برای هردویمان مهم و به یک ابزار استراتژیک برای فهم محرکه‌های جهان مدرن عرب تبدیل شد. وقتی به صحبت‌های دانشجویانمان که در دهه‌ی ۱۹۷۰ عمدتاً از زاغه‌های اطراف کازابلانکا و رباط - مناطقی محروم از برق و تلویزیون - می‌آمدند گوش می‌کردیم، قدرت قصه‌گویی مادرانمان را دوباره کشف کردیم. اگر مادران دانش‌آموزان طبقه‌ی متوسط و بالا قدرت قصه‌گویی‌شان را از دست داده بودند و می‌دیدند که چگونه فرزندان‌شان را به رؤیاهای هالیوودی می‌باختند، این ماجرا برای اکثریت کمتر برخوردار از بخت و اقبال صدق نمی‌کرد. تشویق دانشجویان جامعه‌شناسی‌ام برای جمع‌آوری داستان‌های شفاهی از کوه‌های دورافتاده‌ی اطلس^۱ و درخواست از متخصصان ادبیات برای کمک به رمزگشایی آن‌ها، فرصت‌های جدیدی را برای همکاری من و کمال - باوجود تضادهای همیشگی‌مان - ایجاد کرد. تا این‌که سرانجام در بحث/و/مع گرفتار شدیم؛ پرتوهای جذاب صوفیانه که اغلب سروکله‌شان در بحث‌های داغ دانشگاهی‌مان به میان می‌آمد و آنچه بیشتر از همه ما و دانشجویانمان را متحیر می‌کرد، این بود که در بسیاری از داستان‌های شفاهی هوشمندانه‌ترین نوع رابطه‌ی جنسی چیزی بود که به ندرت به لحاظ مذهبی تأیید می‌شد. در شرایطی که قوانین اسلامی به مردان حق

۱. Atlas Mountains رشته‌کوهی در شمال آفریقا و به طول ۲۵۰۰ کیلومتر که از کشورهای مراکش، الجزایر و تونس می‌گذرد و ساحل دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس را از صحرای بزرگ آفریقا جدا می‌سازد.

سلطه بر زنان را داده است، در سنت شفاهی مخالف آن اتفاق می‌افتد.

کمال و گفت‌وگوهای پرشورمان هرگز به اندازه‌ی زمانی که مجبور شدم در تور تبلیغات به‌یادماندن کتابم با روزنامه‌نگاران غربی رودررو شوم، در ذهنم جالب نبود. چیزی که روزنامه‌نگاران حتی نمی‌خواستند به آن شک کنند، این بود که در پس آرایش و جواهرات سنگین نقره‌ای‌ام چقدر احساس شکننده بودن می‌کردم و به زودی فهمیدم اصلی‌ترین دلیلی که باعث احساس شکنندگی‌ام می‌شد، این بود که چقدر کم درباره‌ی غربی‌ها و کمتر از آن درباره‌ی رویاپردازی‌هایشان می‌دانستم.

رابطه‌ی جنسی در حرمسرای غربی

تا پیش از تور تبلیغ کتابم هرگز نفهمیده بودم که یک لبخند چطور می‌تواند احساسات درونی را فاش کند. اعراب هم مثل بسیاری از غربی‌ها معتقدند این چشم‌ها هستند که اسرار را برملا می‌کنند. ابن حزم^۱ که کارشناس امور عاشقانه بود می‌نویسد: «چشم‌ها دریچه‌های روح‌اند. پرده از رازها برمی‌دارند و خصوصی‌ترین افکار را به معرض دید می‌گذارند.»^۲ من با این عقیده بزرگ شدم که زن‌ها می‌بایست نگاهشان را پایین بیندازند تا مردان متوجه نشوند که در فکرشان چه می‌گذرد. اصطلاح عفت در زنان عرب در واقع یک تاکتیک جنگی است. اما در جریان تور کتابم فهمیدم که لبخند هم می‌تواند درست مثل چشم‌ها و حتی بیشتر از آن تو را فاش کند. لبخند همه‌ی آن روزنامه‌نگاران شبیه هم نبود. هر کدامشان با توجه به ملیت‌شان ترکیبی از احساسات متفاوتی را به نمایش می‌گذاشتند.

۱. ابومحمد علی بن احمد بن سعید ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶ هجری قمری) فقیه، فیلسوف، عالم ادیان و مذاهب، ادیب و شاعر و از درخشان‌ترین چهره‌های فرهنگ اسلامی در اندلس بود. او به لحاظ کثرت نوشته‌هایش اغلب با تاریخ‌نویس مشهور، محمد بن جریر طبری مقایسه شده است. -م

۲. ابن حزم، «طوق کبوتر: رساله‌ای در باب هنر و تمرین عشق غربی»، (The Ring of the Dove: A Treatise on the Art and Practice of Arab Love) ترجمه به انگلیسی از ای. جی. آربری (لندن، انتشارات لوژاک کمپانی، ۱۹۵۳)، صفحه ۳۴. علاقه‌مندانی که می‌خواهند متن اصلی عربی را بخوانند -و ارزشش را هم دارد، چرا که به عنوان متنی تقبیح شده شناخته شده است- به «طوق الحمامه: فی الالفه و الالاف» فاروق سعد (بیروت، منشورات مکتبات الحیات، ۱۹۷۲) صفحه‌ی ۷۰ مراجعه کنند.

تا زمانی که مسئله‌ی لبخند در میان باشد، می‌توانیم غربی‌ها را به دو گروه تقسیم کنیم: آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها. مردان آمریکایی به محض شنیدن کلمه‌ی حرمسرا با شرمی عیان و احساساتی گنگ لبخند می‌زدند. معنای این کلمه برای آمریکایی‌ها به چیزی مرتبط با شرم و خجالت مربوط است. در مقابل اروپایی‌ها لبخندی متفاوت داشتند که از مؤدبانه در شمال تا سرخوشانه در جنوب فرق می‌کرد و با توجه به فاصله‌شان از مبدأ مدیترانه در نوسان بود. در چشمان مردان فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی برق هوس‌انگیز و سرگرم‌کننده‌ای دیده می‌شد. اسکاندیناویایی‌ها و آلمانی‌ها هم -به استثنای دانمارکی‌ها- متحیر می‌شدند؛ حیرتی از سر شوک. آن‌ها با آمیزه‌ای از حیرت و دلهره مشتاقانه به من خیره می‌شدند و می‌پرسیدند: «واقعاً در حرمسرا به دنیا آمدی؟»

کتابم با این جمله شروع می‌شود: «من در حرمسرا به دنیا آمدم.» این جمله‌ی کوتاه به نظر می‌رسید حاوی مسئله‌ای مرموز بود، چون همه بدون استثنا و چون فرمولی جادویی، مصاحبه‌شان را با این سؤال شروع می‌کردند: «خب، واقعاً در حرمسرا به دنیا آمدی؟» شدت نگاهی که با این سؤال همراه می‌شد، به من این نشانه را می‌داد که مصاحبه‌کننده‌ام نمی‌خواست از این سؤال طفره بروم... گویی پای رازی مگو و خجالت‌بار در میان بود. با این حال کلمه‌ی «حرمسرا» برای من نه تنها مترادف نام خانواده به عنوان یک نهاد است، بلکه هرگز به ذهنم خطور نمی‌کند که آن را با چیزی خنده‌دار مرتبط بدانم. از این گذشته، ریشه‌ی اصلی کلمه‌ی عربی «حرام» که «حرمسرا» از آن گرفته شده، در معنای کلمه اشاره به گناه دارد؛ مرز خطرناکی که قوانین مقدس دینی و لذت را از هم جدا می‌کند. حرام چیزی است که قوانین مذهبی ما را از انجامش منع می‌کند؛ متضاد *حلال* که به معنای کارهای مجاز است. اما واضح است که کلمه‌ی عربی «حرم» وقتی از مرزها می‌گذرد و به طرف غرب می‌رود، معنای خطرناکش را از دست می‌دهد. چه دلیل دیگری وجود دارد که غربی‌ها آن را با لذت بی‌مرز و نبود محدودیت‌ها مرتبط بدانند؟ در حرمسراهای آن‌ها، رابطه‌ی جنسی به دور از اضطراب است.

در طول مصاحبه‌های آن کتاب ناگهان احساس کردم در وضعیتی کاملاً عجیب و غیر قابل توصیف گیر افتاده بودم که در هیچ تور تبلیغاتی کتاب دیگری اتفاق نمی‌افتاد. ناگهان احساس کردم که اگر می‌گفتم «بله، در حرمسرا به دنیا آمدم» فوراً خودم و مصاحبه‌کننده‌هایم را به دردسر می‌انداختم. چرا چنین اتفاقی افتاده بود؟ این چیزی بود که مدام از خودم می‌پرسیدم. غریزه‌ی زنانه‌ام که در شرایط سخت به سرعت و با تمام توان به کار می‌افتد، این واقعیت را به من هشدار می‌داد که لبخندهایشان رنگ‌وبویی جنسی داشت که نمی‌توانستم بفهمم. آن روزنامه‌نگاران «حرمسرای» را می‌شناختند که برای من ناشناخته بود.

با کریستین^۱، ناشر فرانسوی‌ام در پاریس تماس گرفتم تا دیدگاه یک زن غربی را بدانم.

او گفت: «البته که لبخندهایشان رنگ‌وبویی جنسی دارد.» و بعد اضافه کرد: «چرا آن‌ها را زیر فشار قرار نمی‌دهی تا بیشتر صحبت کنند؟»

این زمانی بود که تصمیم گرفتم جایگاهم را در مصاحبه با روزنامه‌نگاران مردی که با من گفت‌وگو می‌کردند، تغییر دهم. درحالی‌که نشانه‌های هیجان هنوز در طرف مقابل آشکار بود، با لحنی ملایم می‌پرسیدم: «چرا لبخند می‌زنید؟ چه چیز حرمسراها سرگرم‌کننده است؟» این تبادل دو طرفه، اطلاعات مفید و کمک‌کننده‌ای از مصاحبه‌کننده‌های سابقم به من داد و به زودی فهمیدم که از یک چیز یکسان صحبت نمی‌کردیم؛ غربی‌ها حرمسرای خودشان را داشتند و من حرمسرای خودم را و هیچ چیزی میان این دو مشترک نبود.

از قرار معلوم، حرمسرای غربی نوعی ضیافت عیاشانه است که در آن مردان از یک معجزه‌ی واقعی بهره‌مند می‌شوند: دریافت لذت جنسی بی‌قیدوشرط و بدون امتناع از سوی زنانی که تا حد برده تنزل یافته‌اند. در حرمسراهای اسلامی مردان توقع دارند

زنانی که برده‌شان شده‌اند، وحشیانه با آن‌ها مقابله کرده و برنامه‌هایشان را برای لذت نقش بر آب کنند. همچنین اولین تصور غربی‌ها از حرمسرا مشابه چیزی است که در نقاشی‌ها یا فیلم‌ها دیده‌اند؛ درحالی‌که من برایشان کاخ‌های حقیقی را تصویر می‌کردم... حرمسراهای ساخته شده از دیوارهای بلند و سنگ‌های واقعی که مردان قدرتمندی چون خلیفه‌ها، سلاطین و بازرگانان ثروتمند بنیان نهاده‌اند. حرمسرای من با واقعیتی تاریخی در ارتباط بود؛ تصاویر آن‌ها ریشه گرفته از تصاویر هنرمندانه‌ی نقاشان مشهوری چون انگر^۱، ماتیس^۲، دولاکروا^۳ یا پیکاسو^۴ بود... کسانی که زنان را به مفهوم کنیز (کلمه‌ای عربی به معنای برده‌ی زن) تقلیل داده بودند؛ یا فیلمسازان خوش‌ذوق هالیوودی که زنان حرمسراها را به عنوان رقاصانی خوشحال و راضی از خدمت به اربابانشان به تصویر می‌کشیدند. همچنین برخی از روزنامه‌نگاران هم به اپراهایی چون اپرای آیداشی وردی^۵ یا باله‌هایی چون شهرزاد^۶ دیاگیلف^۷ اشاره کردند. اما در هر تصویری که روزنامه‌نگاران ارجاع می‌دادند، حرمسرا همواره به عنوان سرزمین عجایب شهوانی و غرق در روابط جنسی سنگین بود که در آن زنان شکننده و عریان از محصور بودنشان راضی به تصویر کشیده می‌شدند.

۱. Jean Auguste Dominique Ingres ژان اگوست دومینیک انگر (۱۷۸۰-۱۸۶۷) از نقاشان جنبش نئوکلاسیسم فرانسوی که نقاشی‌های مشهوری با مضمون زنان حرمسرا دارد.
۲. Henri Emile Benoit Matisse هنری امیل بنوا ماتیس (۱۸۶۹-۱۹۵۴) نقاش، طراح و مجسمه‌ساز فرانسوی اوایل قرن بیستم در سبک کوبیسم.
۳. Ferdinand Victor Eugene Delacroix فردیناند ویکتور اوژن دلاکروا (۱۷۹۸-۱۸۶۳) مهم‌ترین نقاش مکتب رمانتیسم فرانسه.
۴. Pablo Picasso پابلو پیکاسو (۱۸۸۱-۱۹۷۳) نقاش، شاعر، طراح صحنه، پیکرتراش و از برترین و تأثیرگذارترین هنرمندان قرن بیستم میلادی.

5. Aida

۶. Giuseppe Verdi جوزپه وردی (۱۸۱۳-۱۹۰۱) آهنگساز ایتالیایی که اپراهایش هنوز در اغلب سالن‌های اپرای جهان اجرا می‌شوند. اپرای آیدا که بیست‌وششمین اپرای او بود، در سال ۱۸۷۱ میلادی در چهار پرده و به زبان ایتالیایی تنظیم و ساخته شد. این اپرا داستان آیدا، شاهدخت سیاه‌پوست حبشی است که مصریان دستگیر کرده و به مصر می‌برند و رادامس، فرماندهی لشکر این کشور به او عشق می‌بازد.

7. Scheherazade

۸. Sergei Diaghilev سرگئی دیاگیلف (۱۸۷۲-۱۹۲۹) منتقد هنری اهل روسیه که به عنوان اولین بنیان‌گذار و مدیر باله‌ی روسی شهرت یافت.

درحالی که به توصیف‌های غربی‌ها گوش می‌دادم، به این فکر می‌کردم که این واقعاً یک معجزه است. هنرمندان مرد مسلمان وقتی به تصویر حرمسرا به عنوان منبع سعادت اروتیک می‌رسند، واقع‌گراتر عمل می‌کنند. مردان مسلمان حتی در خیالاتشان، همان‌طور که در نقاشی‌های مینیاتور یا افسانه‌ها و داستان‌های ادبی می‌بینیم، انتظار دارند که زنان از نابرابری ذاتی اساس حرمسراها آگاه باشند و بنابراین بسیار بعید است که از روی اشتیاق هوس‌های اسیرکنندگانشان را برآورده سازند.

بسیاری از دربارهای اسلامی، هنرمندانی را که کتاب‌های هنری را با نقاشی‌های مینیاتوری‌شان زینت می‌بخشیدند، به کار می‌گرفتند. این نقاشی‌ها قرار نبود به دیوارها بیاویزند یا در موزه‌ها به نمایش گذاشته شوند، بلکه به صورتی لوکس و خصوصی نگه‌داری می‌شدند و فقط ثروتمندان می‌توانستند هر زمان که دلشان می‌خواست به آن‌ها بیندیشند یا از مشاهده‌شان غرق در لذت شوند. برخلاف آنچه بسیاری از غربی‌ها می‌پندارند، اسلام باوجود ممنوعیت تصاویر، سنتی غنی در نقاشی‌های سکولار دارد و فقط در آیین‌های مذهبی است که استفاده و نمایش تصاویر کاملاً ممنوع است. از قرن هشتم به بعد، سلسله‌های اسلامی به طور مدام در بحث نقاشی سکولار سرمایه‌گذاری کردند. شاهزادگان اموی کاخ تفریحی قصیر عمره^۱ (که در شرق اردن امروزی و نزدیک دریای مرده است) را با نقاشی‌های دیواری عظیم تزیین کردند؛ درحالی که سلسله‌ی صفویان ایران در قرن شانزدهم، هنر نقاشی مینیاتور را به نقطه‌ی اوج آن رساندند. بیشتر مینیاتورها افسانه‌های حماسی و شعرهای عاشقانه را به تصویر می‌کشیدند و بنابراین فرصتی هم برای نویسندگان و هم نقاشان بودند تا خیالاتشان را در زمینه‌های زنان، عشق، شور و علاقه و البته خطرات موجود در این بین بیان کنند.

چه در مینیاتور و چه در ادبیات، مردان مسلمان زنان را به عنوان عناصری فعال و شرکت‌کننده نشان می‌دادند؛ درحالی که غربی‌هایی چون ماتیس، انگر و پیکاسو

۱. یا کاخ عمره. کاخی که خلیفه‌ی اموی ولید بن عبدالملک در صحرای اردن ساخت و به دلیل دیوارنگاری‌هایش شهرت یافت. این قصر از مهم‌ترین نمونه‌های هنر و معماری اسلامی است که هنرهای ساسانی و بیزانسی را ترکیب کرد و در سال ۱۹۸۵ در فهرست میراث جهانی اردن به ثبت رسید. (مترجم)

آن‌ها را برهنه و منفعل به تصویر می‌کشیدند. نقاشان مسلمان زنان اهل حرم را سوار بر اسب‌های پرسرعت، مسلح به تیر و کمان و ملبس به البسه‌ی سنگین و به عنوان شرکای جنسی غیرقابل کنترل به تصویر می‌کشیدند. اما این‌طور فهمیدم که غربی‌ها حرمسراها را به عنوان باغ‌های آرام لذت‌بخشی می‌دانستند که در آن مردان سلطه‌جو بر زنان فرمان‌بردار سلطنت می‌کردند. درحالی‌که مردان مسلمان خود را در حرمسرایشان -چه واقعی و چه در خیال- ناامن و نامطمئن می‌دیدند، غربی‌ها خود را چون قهرمانانی برخوردار از اعتماد به نفس توصیف می‌کردند که ترسی از زنان نداشتند. بُعد غم‌انگیزی که در حرمسراهای اسلامی وجود دارد -ترس از زنان و وجود مردان نامطمئن- در حرمسراهای غربی از بین رفته است.

پرحرف‌ترین روزنامه‌نگاران مردی که در طول تور کتابم با آن‌ها آشنا شدم، اهالی جنوب اروپا بودند. آن‌ها با لبخندی حيله‌گرانه و پرفریب، حرمسراها را این‌طور توصیف می‌کردند: «یک مکان فوق‌العاده که در آن زنان زیبا به لحاظ جنسی در دسترس هستند.» از طرف دیگر بسیاری از فرانسوی‌ها حرمسراها را مشابه فاحشه‌خانه‌ها به تصویر کشیده‌اند؛ برای مثال آنری دو تولوز لوترک^۱ (*سالنی در خیابان مولین، ۱۹۱۴*)^۲ و ادگار دگا^۳ (*مستری، ۱۸۷۹*)^۴. بیشتر اسکاندیناویایی‌ها با کوچک‌ترین اشاره به آن کلمه‌ی «ممنوعه» سرخ می‌شدند و لبخند می‌زدند و با بیان مؤدبانه و اخلاق خوششان می‌خواستند مرا به این نتیجه برسانند که بهتر است از بیان برخی موضوعات شرمناک بگذریم. در این میان استثناترین‌ها دانمارکی‌ها بودند که در ابتدا مانند همکاران فرانسوی و اسپانیایی‌شان به خنده می‌افتادند و بعد وقتی کمی تشویق می‌شدند، به سراغ جزئیات اشرافی لباس‌های ابریشمی که زنان در حرمسراها می‌پوشیدند، موهای بلند و شانه نزده و حالت خوابیده و درازکششان درحالی‌که با حوصله منتظر بودند،

۱. Henri de Toulouse Lautrec نقاش و گرافیست فرانسوی (۱۸۶۴-۱۹۰۱)

۲. Au Salon de la rue des Moulines

۳. Edgar Degas نقاش فرانسوی (۱۸۳۴-۱۹۱۷) که علاوه بر نقاشی و طراحی، در زمینه‌های مجسمه‌سازی و چاپ هم فعالیت داشت.

۴. The Client

می‌رفتند.

بسیاری از روزنامه‌نگاران آمریکایی، زنان حرمسراها را به عنوان برده‌های رقصان هالیوودی توصیف می‌کردند. حتی یکی‌شان شروع به سوت زدن یکی از آهنگ‌های الویس پریسلی^۱ کرد که در آن در قالب فیلم لابی‌الی^۲ لباس عربی پوشیده بود و برای نجات زیباروی تنهایی که در حرم زندانی بود، به آن حمله می‌کرد.

جیم^۳، یک روزنامه‌نگار آمریکایی ساکن پاریس که زندگی‌اش را از راه نوشتن درباره‌ی فیلم‌ها می‌گذراند، یک اصطلاح هالیوودی را درباره‌ی فیلم‌های جنسی شرقی به من یاد داد که تا پیش از آن نشنیده بودم: «سین و شین»؛ س به جای سینه و ش به جای صحرا. در همان زمان بود که نسخه‌ی علاءالدین دیزنی^۴ در سال ۱۹۹۲ و به فاصله‌ی کوتاهی بعد از پایان جنگ خلیج فارس منتشر شد و روزنامه‌نگار دیگری آهنگ آغازین فیلم را زمزمه کرد.^۵

دیگر آمریکایی‌ها نسخه‌های تصویری سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ کمپانی فاکس قرن بیستم^۶ را از علاءالدین و چراغ جادو^۷ و علی‌بابا و چهل دزد^۸، یا فیلم قسمت^۹ در سال

۱. Elvis Presley خواننده و هنرپیشه‌ی سرشناس آمریکایی (۱۹۳۵-۱۹۷۷) و از جمله چهره‌های شاخص هنری قرن بیستم که از او با لقب سلطان راک اند رول یاد می‌شود.

۲. Harum Scarum فیلمی آمریکایی به کارگردانی جین نلسون و با بازی الویس پریسلی و ماری آن موبلی

3. Jim

4. Disney

۵. بعدها با خواندن مقدمه‌ی متیو برنشتاین بر کتاب چشم‌اندازهای شرق فهمیدم که این آهنگ باعث مناقشه‌ی زیادی بین کمپانی دیزنی و کمیته‌ی ضدتبغیض عربی آمریکایی شده بود. این کمیته دیزنی را به کلیشه‌گرایی نژادپرستانه متهم کرده و پیروز دادگاه شد. در نتیجه دیزنی مجبور شد این بخش از شعر را تغییر دهد: «من از سرزمینی می‌آیم، یک سرزمین دور؛ جایی که اگر از چهره‌تان خوششان نیاید، گوشتان را می‌برند.» به یادداشت برنشتاین در صفحه‌ی ۱۷، پانویس ۲۰ کتاب مراجعه کنید.

6. Twentieth Century Fox

7. Aladdin and the Wonderful Lamp

8. Ali Baba and the Forty Thieves

9. Kismet

۱۹۲۰ به خاطر می‌آوردند؛ درحالی‌که از نسخه‌های متعدد *دزد بغداد*^۱ به نظر می‌رسید این فیلم یک نقطه‌ی تاریخی فرهنگی در روح و روان مردان غربی بود. برخی‌ها از نسخه‌ی سال ۱۹۲۴ *داگلاس فیربنکس*^۲ نقل‌قول می‌کردند، دیگران به نسخه‌ی سال ۱۹۴۰ اشاره داشتند و بعضی‌ها هم بودند که نسخه‌ی سال ۱۹۶۱ با بازی استیو ریوز^۳ را ترجیح می‌دادند. نسخه‌ی تلویزیونی سال ۱۹۷۸ که در آن نقش خلیفه‌ی بغداد را پیتر اوستینوف^۴ ایفا می‌کرد هم مورد اشاره بود. یک روزنامه‌نگار مسن هم درحالی‌که لبخندزنان سبیل خیالی‌اش را می‌تاباند، از فیلم *شیخ*^۵ (۱۹۲۱) با بازی رودولف والتینو^۶ یاد کرد.

من وقتی به حرمسرا فکر می‌کنم، یک مکان شلوغ را تصور می‌کنم که در آن همه در حال مشاهده‌ی همدیگر هستند. در حرم‌های اسلامی حتی زن و مردی که با هم ازدواج کرده‌اند هم به سختی می‌توانند خلوتی برای باهم بودن پیدا کنند. برای زنان متأهل در حرمسراها کسب رضایت جنسی ناممکن است، چون باید مردانشان را با صدها «شریک» دیگر به اشتراک بگذارند. بنابراین وقتی در آرامش به حرمسراها فکر می‌کنید، سعادت پورنوگرافیک جنبه‌ای کاملاً غیرواقعی می‌یابد. حتی اگر مرد در راه انجام این وظیفه خودش را بکشد و وجودش را با داروهای محرک پر کند - چیزی که از جمله اجزای مهم فرهنگ حرمسراها بوده - تاریخ این بارگاه‌ها ثابت کرده که حتی شیفته‌ترین عاشقان هم فقط چند بار می‌توانستند باهم باشند و شعله‌ی رابطه فقط تا زمانی با آن زن ادامه پیدا می‌کرد که آتش اشتیاق مرد هنوز روشن بود. در این بین دیگر همسران و صیغه‌ها باید با ناامیدی به زندگی ادامه می‌دادند. بنابراین تعجب می‌کردم که مردان غربی چگونه چنین تصویر هذیان‌گویانه و شهوانی‌ای از حرم‌ها ترسیم می‌کردند؟

1. The Thief of Baghdad

2. Douglas Fairbanks

3. Steve Reeves

4. Peter Ustinov

5. The Sheik

6. Rudolph Valentino

در تصاویر غربی از حرمسراها زنان هیچ بال و اسب و کمائی ندارند. داستان این حرمسراهای غربی خلاف نمونه‌های مسلمانان، حول محور جنگ‌های جنسی وحشتناکی نیست که در آن‌ها زنان مقاومت می‌کنند، نقشه‌های مردان را به هم می‌ریزند و گاهی اوقات اساتیدی خبره می‌شوند که خلیفه‌ها و امپراطورها را به جان هم می‌اندازند. یکی از زنانی که در اکثر مینیاتورها -اعم از ایرانی، ترک یا مغول- به تصویر کشیده شده، زلیخا از داستان یوسف است که داستانش هم در انجیل و هم در سوره‌ی دوازدهم قرآن با نام سوره‌ی «یوسف (ع)» نقل شده است. این داستان در مصر روایت می‌شود؛ جایی که زلیخا، یک زن بالغ ازدواج کرده با یک مرد قدرتمند به نام پوتیفار، دیوانه‌وار عاشق یوسف، جوان خوش‌بروروی می‌شود که همسرش با خود به خانه آورده و توقع دارد او را به جای پسرش بپذیرد. مینیاتورها او را به عنوان زنی ستیزه‌جو نشان می‌دهند که به یوسف پاک‌دامن حمله می‌برد، اما آن جوان به شکلی معجزه‌آسا در مقابل اغواهایش مقاومت کرده و به این ترتیب عرف و قانون را رعایت می‌کند. این مینیاتورها بازگوکننده‌ی ظرافت‌های غم‌بار بزرگسالی هستند؛ خصوصاً زمانی که یک زن متأهل به لحاظ جنسی ناامید به تصویر کشیده می‌شود. با وجود این درحالی که قرآن بخش‌های اصلی این واقعه را روایت می‌کند، به طرز عجیبی هنرمندان مسلمان از اشاره به این متن مقدس به عنوان منبع الهامشان سر باز می‌زنند. آن‌ها در عوض به دو شاعر بزرگ پارسی، فردوسی و جامی ارجاع می‌دهند که هردویشان افسانه‌ی «یوسف و زلیخا» را به نظم درآوردند؛ اولی در حدود سال ۱۰۱۰ قمری و دومی در حدود سال ۱۴۸۳^۱. و گرچه دو منبع مقدس و ادبی پایان کاملاً متفاوتی دارند، هر دو از یک ویژگی واحد برخوردارند: قابلیت زلیخا برای سرپیچی از قانون و ایجاد هرج و مرج.^۲

۱. سر توماس آرنولد، «تقاشی در اسلام: مطالعه‌ی هنر تصویری در فرهنگ مسلمانان» (Sir Thomas Arnold, *Painting in Islam: A Study of Pictorial Art in Muslim Culture*) (نیویورک، انتشارات داور، ۱۹۶۵)، صفحه‌ی ۱۰۶

۲. در منابع مقدس -هم انجیل و هم قرآن- زلیخا پس از این که یوسف در مقابل حرکات اغواگرانه‌اش مخالفت کرده و نقشه‌اش را برای زنا نقش بر آب کرد، به عنوان یک بازنده به تصویر کشیده شد. اما شعرای پارسی پایان‌بندی شادتری برای «یوسف و زلیخا» دارند. در نسخه‌ی آن‌ها یوسف پیامبر پس از این که در جوانی دست رد به سینه‌ی زلیخا زد، بعدها دوباره او را می‌بیند، اما به سختی می‌شناسد؛ زیرا او پیر، زشت، بیمار و تهی‌دست شده. بعد با ←

اما به سراغ آن متن‌ها برگردیم. اگرچه متأسفانه خودم نمی‌توانم متن‌های اصلی فردوسی یا جامی را بخوانم چون فارسی بلد نیستم، با این حال هرگاه سوره‌ی یوسف را در قرآن می‌خوانم گویی جادو می‌شوم، چون متنش بسیار سحرآمیز است. این سوره یوسف را به عنوان جوانی دلربا معرفی می‌کند که قربانی یک آزار و اذیت جنسی شده است: «و بانوی خانه با او بنای مراوده گذاشت. درها را بست و به یوسف گفت: به سوی من بیا. یوسف جواب داد: به خدا پناه می‌برم.» (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳) عبارت عربی مورد استفاده در آیه (رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِي) کاملاً صریح است: یعنی او را مورد آزار جنسی قرار داده است.

داستان یوسف با یک تعلیق شروع می‌شود که در آن خواننده دعوت می‌شود تا به حل یک معما کمک کند. چه کسی به دیگری حمله کرد؟ آیا این زلیخا بود که یوسف پاک‌دامن را که پیراهنش پاره‌پاره شده بود، مورد آزار فیزیکی قرار داد (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۶) یا یوسف به زلیخا حمله برد؟ تعجبی ندارد که هنرمندان مسلمان اینقدر در بازتولید این قصه اصرار داشته‌اند... موضوع اصلی این قصه زنا نیست؛ بلکه احتمال آن است. مردان می‌توانند قوانین ازدواج را وضع کرده و آن‌ها را مقدس اعلام کنند، اما همیشه این احتمال وجود دارد که زنان به آن‌ها مقید نباشند. این شانس اندک وجود دارد که زنان از این قوانین اطاعت نکنند و بنابراین نظم مردها را که یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ مسلمانان هم به لحاظ واقعیت تاریخی و هم در خیالات است، به هم بریزند.

همان‌طور که انتظار می‌رود، زلیخا -زن زناکار- از نام برده شدن در قرآن محروم

معجزه‌اش زیبایی و سلامت او را احیا می‌کند... صحنه‌ای که در اغلب مینیاتورها به تصویر کشیده می‌شود. سر توماس آرنولد در کتاب *نقاشی در اسلام* توضیح می‌دهد: «شاعران داستان را بسیار بیشتر از آنچه در کتاب پیدایش یا اسلام آمده بود ادامه می‌دهند. پوتیفار می‌میرد، زلیخا به فقر و تنگ‌دستی می‌افتد، موهایش از غم و اندوه سپید می‌شود و چشم‌هایش در اثر گریه‌ی دائم کور می‌شود. او در مخروبه‌ای کنار جاده زندگی می‌کند و تنها تسکینش میان این‌همه بدبختی، گوش سپردن به صدای سواره‌نظام‌های یوسف است که هرازگاهی از کنار کلبه‌اش می‌گذرند. یک روز یوسف زلیخا را می‌شناسد و از جانب او به درگاه خداوند دعا می‌کند و بینایی و زیبایی‌اش به او برمی‌گردد.» همان منبع، صفحه‌ی ۱۰۸

است و از او فقط با عنوان «او» یاد می‌شود. همچنین گروهی به نام «عجارد» هم وجود دارند که قبول نمی‌کنند سوره‌ی یوسف بخشی از قرآن باشد. بنا به گفته‌ی شهرستانی^۱ نویسنده‌ی فارسی قرن دوازدهمی، عجارد معتقدند که «یک داستان عاشقانه نمی‌تواند بخشی از قرآن باشد.»^۲ اگر عشق را به عنوان تهدیدی برای آن نظم مستقر در نظر بگیریم، این حرف ممکن است منطقی به نظر بیاید؛ اما این منطق افراط‌گرایان است نه اسلام و اگر می‌خواهیم بفهمیم که امروز در جهان اسلام چه می‌گذرد، تشخیص این تمایز بسیار حیاتی است. بله، افراط‌گرایان مسلمانی وجود دارند که در خیابان‌های افغانستان و الجزایر زنان را می‌کشند، اما دلیل این کارشان افراط‌گرایی است، نه مسلمان بودنشان. همین افراط‌گرایان روزنامه‌نگاران مردی را هم که بر ابراز عقاید مختلفشان تأکید دارند و می‌خواهند کثرت‌گرایی را به محرکه‌های سیاست پویا وارد کنند هم می‌کشند. اسلام -چه به عنوان یک سیستم حقوقی و چه فرهنگی- با این ایده عجین شده که زنان قدرتی غیرقابل کنترل دارند و بنابراین یک «دیگری» غیرقابل شناخت هستند. همه‌ی بحث‌های پرشور و نه البته تندروانه درباره‌ی حقوق زنان که امروزه در مجالس کشورهای اسلامی، از اندونزی تا داکار در جریان است، در واقع بحث‌های مربوط به کثرت‌گرایی است. این بحث‌ها بی‌وقفه روی زنان متمرکز می‌شوند، چون زنان نمایندگان غریبه‌ی/مت، یا همان جامعه‌ی مسلمانان هستند.

در جوامع اسلامی سیاست‌مداران تقریباً همه‌چیز را کنترل می‌کنند. اما تاکنون هیچ رهبر بنیادگرایی نتوانسته طرفدارانش را متقاعد کند که از فضیلت اصلی اسلام -اصل برابری دقیق بین انسان‌ها صرف‌نظر از جنس، عقیده و نژاد- دست بکشند. زنان

۱. ابی‌الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی‌بکر احمد الشافعی الشهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ هجری قمری) مورخ، دانشمند و جهانگرد ایرانی.

۲. «و آن‌ها گفتند: غیرممکن است که یک داستان عاشقانه بخشی از قرآن باشد.» از الملل و النحل شهرستانی (بیروت، دار کتب، ۱۹۸۶)، جلد اول، صفحه‌ی ۱۲۸. نویسنده‌ی این کتاب در سال ۵۴۷ هجری (قرن دوازدهم میلادی) درگذشت. ترجمه‌ی خوبی از این کتاب به زبان فرانسوی با نام «اختلافات در اسلام» نوشته‌ی کلود ودت (Les Dissidences en Islam, by Claude Vadet، پاریس، انتشارات گاتنر، ۱۹۸۴) موجود است. مابجاری عجارد و یوسف در صفحه‌ی ۲۳۶ ذکر شده است.

مسلمان هم همچون مسیحیان یا یهودیان برابر با مردان در نظر گرفته می‌شوند؛ حتی اگر به عنوان یک اقلیت شناخته شوند، حقوق قانونی‌شان محدود شود و از دسترسی به روند تصمیم‌گیری‌ها بی‌نصیب باشند. در بیشتر جوامع اسلامی زنان می‌توانند در نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ی کشورشان مشارکت کنند، اما فقط به صورت غیرمستقیم. زنان وضعیتی حقوقی مشابه با وضعیت ذمی (محافظت شده) اقلیت‌های مذهبی دارند و توسط یک ولی یا وکیل در مجلس نمایندگی می‌شوند. از آنجا که ولی یا وکیل (به معنای نماینده) لزوماً یک مرد مسلمان است، زنان و اقلیت‌ها برای زنده نگه داشتن داستان همگنی‌شان به حفظ نقش نامرئی بودن محکوم‌اند.

برای درک محرکه‌های امروز جهان اسلام باید به یاد داشته باشیم که هیچ‌کس با اصل برابری که یک دستورالعمل الهی تلقی می‌شود، مخالفت نمی‌کند. آنچه مورد بحث است این است که آیا شریعت، قانونی که از قرآن گرفته شده، می‌تواند تغییر کند یا نه. بنابراین بحث به این سطح که «چه کسی» می‌تواند قانون را وضع کند، تقلیل می‌یابد. اگر مردان کسانی هستند که قانون‌ها را می‌سازند، پس این قانون می‌تواند اصلاح شود و تفسیر مجدد شود. اما افراط‌گرایانی که مخالف دموکراسیزه شدن قوانین هستند، چنین ادعا می‌کنند که شریعت هم به اندازه‌ی قرآن الهی و بنابراین تغییرناپذیر است. محاکمه‌ی پرنجبال ابوزید^۱ مصری، کارشناس تاریخ قرآن که توسط دادگاه مصر در آگوست سال ۱۹۹۶ مرتد اعلام شد، تصویری از طرفداران اجتهادی دموکراسی‌گرا (شریعت می‌تواند اصلاح شود چون ساخته‌ی انسان است) و افراطی‌گرایی بود که مخالف این گفته بودند.

یک بار دیگر زنان در کانون این بحث قرار دارند، چون نابرابری جنسی ریشه در شریعت دارد. اما حتی شدیدترین افراط‌گرایان هم هرگز در این خصوص بحث نمی‌کنند که زنان در مرتبه‌ی دوم هستند و زنان مسلمان با احساس قوی برابری تربیت می‌شوند. این امر شاید بتواند توضیح بدهد که چرا باوجود حضور افراط‌گرایان، زنان به عنوان

۱. نصر حامد ابوزید (۱۹۴۳-۲۰۱۰) متفکر قرآن مصری بود که تفسیری انسانی از قرآن داشت.

رهبران سیاسی بسیاری از کشوران مسلمان، از بی‌نظیر بوتو^۱ در پاکستان و تانسو چیلر^۲ در ترکیه گرفته تا مگاواتی^۳ در اندونزی ظاهر شده‌اند. این همچنین می‌تواند توضیح بدهد که چرا زنان مسلمان به رغم دسترسی‌های اخیرشان به آموزش، تا این حد سراغ رشته‌های حرفه‌ای و زمینه‌های کاری‌ای رفته‌اند که تصور می‌شد مردانه هستند؛ برای مثال مهندسی. در دهه‌ی ۱۹۹۰ درصد زنانی که در مصر در دانشگاه‌ها یا مؤسسه‌های آموزش عالی تدریس می‌کردند، بیشتر از فرانسه یا کانادا بود.^۴ درصد دانشجویان زنی که در رشته‌های مهندسی در ترکیه و سوریه درس می‌خواندند، تقریباً دو برابر انگلستان یا هلند بود.^۵ درصد دانشجویان زن در رشته‌های مهندسی در کشورهای الجزایر و مصر هم بالاتر از کانادا یا اسپانیا بود.^۶

به راحتی قابل پیش‌بینی است که زنان در دهه‌های آینده بحث‌های جدی‌تری را هم به راه خواهند انداخت؛ چون جهانی‌سازی هم دولت‌های مسلمان و هم شهروندانشان را مجبور به تعریف مجدد خود و ساخت هویت فرهنگی جدیدی می‌کند که بیشتر از مذهب در اقتصاد ریشه دارد. ترس از دیدگاه‌های فمینیستی ترس درونی است، بحث در مورد جهانی شدن تهدیدی بیرونی است؛ و هر دو بحث لزوماً روی زنان تمرکز خواهند کرد. زنانگی هم در دنیای واقعی و هم در خیال منبع تمام نیروهای نفاق‌انگیز

۱. (۱۹۵۳-۲۰۰۷) سیاست‌مدار پاکستانی که طی دو دوره از سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ نخست‌وزیر پاکستان بود. او سرانجام در دسامبر ۲۰۰۷ ترور شد و به قتل رسید.

۲. اقتصاددان و سیاست‌مدار اهل ترکیه که تاکنون تنها نخست‌وزیر زن این کشور بوده است.

۳. مگاواتی سوکارنوپوتری، سیاست‌مدار اهل اندونزی و رئیس‌جمهور سابق این کشور از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴. (مترجم)

۴. طبق سالنامه‌ی آماری یونسکو در سال ۱۹۹۶، درصد زنانی که در دانشگاه‌ها یا مؤسسات آموزش عالی معادل دانشگاه تدریس می‌کردند در مصر ۳۰ درصد، در فرانسه ۲۸ درصد و در کانادا ۲۲ درصد بود.

۵. طبق سالنامه‌ی آماری یونسکو در سال ۱۹۹۶، درصد زنان ثبت‌نام‌کننده در رشته‌های مهندسی در دانشگاه‌ها یا مؤسسات آموزش عالی معادل دانشگاه در ترکیه ۱۷ درصد (۱۳/۹۴۱ زن از مجموع ۸۱/۱۷۶ دانشجو) و در سوریه ۱۷ درصد (۶/۶۷۰ زن از مجموع ۳۸/۶۷۵ دانشجو) بود. در هلند درصد دانشجویان زن ثبت‌نام‌کرده در رشته‌های مهندسی ۸/۴ درصد (۱/۸۹۶ زن از مجموع ۲۲/۷۴۵ دانشجو) و در انگلستان ۷/۷ درصد (۱۲/۲۶۱ زن از مجموع ۱۵۹/۰۴۱ دانشجو) بود.

۶. طبق سالنامه‌ی آماری یونسکو در سال ۱۹۹۶، درصد زنان ثبت‌نام‌کننده در رشته‌های مهندسی در الجزایر و مصر به ترتیب ۱۱/۷ درصد و ۱۲/۷ درصد بود، درحالی‌که این عدد در کانادا فقط ۹/۶۵ درصد و در اسپانیا ۱۰/۶۶ درصد بود.